

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و چهل و هفتم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۰ گنج حضور، بخش دوم

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

جریده: یگانه، تنها

ای عاشق تنها، تو در میان تمام عاشقانی که در کائنات هستند، برگزیده و بهترین هستی، چرا که می توانی با فضاگشایی به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شوی و خدا می تواند از طریق تو برکت و عشقش را در این جهان پخش کند. بنابراین چیزهای آفریده شده که ذهنت نشان می دهد را در مرکزت قرار نده و از آن ها بگذر و لحظه به لحظه به آفریدن پرداز. [لازم نیست بگویند که اعضای خانواده و دوستانم همه بیایند، تا من هم این راه را بروم و روی خودم کار کنم، شما تنها این راه را می روید و وقتی با فضاگشایی به خدا زنده شوید هم، تنها هستید.]

ننگرم کس را و گر هم بنگرم
او بهانه باشد و، تو منظرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

خداوندا، من به هیچ کس و هیچ چیز که ذهنم در این لحظه نشان می دهد نگاه نمی کنم و اگر فرضاً به آن نگاه کنم فقط بهانه‌ای است برای آن که تو را ببینم. به عبارتی با نگاه کردن به هر چیز و هر اتفاقی می خواهم در اطراف آن فضاگشایی کرده و با مرکز عدم به تو وصل شوم.

عاشقِ صنَعِ توأم در شُکر و صبر
عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گبر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

شُکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست.
گبر: کافر

خداوندا، من در هر وضعیتی که ذهنم نشان می دهد عاشق آفریدگاری تو هستم. چه در وضعیتی خوب باشم که نیازمند شکرگزاری است و چه در چالش و گرفتاری باشم که به صبر من نیاز دارد. برای من خوب و بد ذهنم مهم نیست، بلکه صنَعِ تو مهم است. پس با فضاگشایی در اطراف هر اتفاق مرکز را عدم می کنم تا تو از طریق من بیافرینی. من همچون من های ذهنی کافر، عاشق مصنوع یا آن چیزی که ذهنم نشان می دهد نیستم.

عاشقِ صنَعِ خدا با فرُّ بود
عاشقِ مصنوعِ او کافر بود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

صنَع: آفرینش
فرُّ: شکوه ایزدی
مصنوع: آفریده، مخلوق

هر کسی که عاشق نیروی آفریدگاری خداست و با فضاگشایی اجازه می‌دهد که خداوند از طریق او ساختارهای نیک و بابرکت بیافریند، دارای عقل، عشق و فر و شکوه ایزدی است. او برکت زندگی را وارد زندگی‌اش می‌کند و زیبایی ایزدی را به فکر و عملش می‌ریزد. اما کسی که عاشق مصنوع یا آفریده‌های خدا باشد و آن چیزی را مهم بداند که ذهنش نشان می‌دهد کافر است، چراکه دارای هشیاری جسمی است و با همانیده شدن با چیزها روی زندگی یعنی مرکز عدم را می‌پوشاند.

[مولانا با این ابیات به ما می آموزد کسی که عاشق مصنوع باشد و چیزهای ذهنی را به مرکزش بیاورد بی حاصل و بی ادب است و آفریدگاری را که بهترین و بزرگترین خاصیت بشر است فراموش کرده است. آفریننده بودن یعنی من برای وضعیت این لحظه فکر جدید می آفرینم و حتی فکر یک لحظه قبل را قبول ندارم.

ما کافر هستیم ولی ادعای دین داری می کنیم، زیرا با باورها همانیده هستیم، آن هم نه باورهایی که دیروز به وجود آوردیم، بلکه با باورهای دوهزار سال پیش. برای همین است که وضعیت ما به طور شخصی، خانوادگی، جامعه و همه جهان گرفتار بحران است! هیچ کس در درونش خلاق نیست، زیرا عاشق مصنوع بوده و با وضعیت همانیده است.]

مر لئیمان را بزن، تا سر نهند
مر کریمان را بده تا بدهند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۴

لئیم: ناکس، فرومایه

انسان‌های پست را بزن تا مطیع شوند و با اشخاص بزرگوار به نیکی برخورد کن تا ثمره آن را به تو بدهند. به عبارتی دیگر خداوند به من‌های ذهنی پست درد می‌دهد و در زندگی‌شان مانع، مسئله و دشمن به‌وجود می‌آورد تا بلکه تسلیم شوند، نافرمانی نکنند و به‌جای استفاده از عقل من‌ذهنی از خرد خدا استفاده کنند، اما با کسانی که کریم هستند و دائماً فضا را می‌گشایند، به نیکی برخورد می‌کند و برکاتش را به جان آن‌ها می‌ریزد تا آنها نیز از طریق خلاقیت و آفرینندگی میوه بدهند و شکوفا شوند.

[بنابراین دردهای شما نشانه این است که بیش از حد در من ذهنی بوده‌اید و به خداوند و فضاگشایی نیاز دارید. اولین کار برای این که هشیارانه به خدا زنده شوید این است که فضاگشایی کنید و به صورت هشیاری، ناظر ذهن و فکرایتان باشید. لزومی ندارد شما با من ذهنی برای فضاگشایی به خود فشار بیاورید، زیرا فضاگشایی استعدادی شبیه راه رفتن و زبان باز کردن در انسان است. وقتی آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد برایتان مهم نباشد فضاگشایی خودبه‌خود در شما به‌وجود می‌آید. پس از این که مدتی شما این ابیات را تکرار کنید یک‌دفعه متوجه می‌شوید که فکرایتان را می‌بینید، یعنی یک بیننده‌ای در شما فکرها و هیجانات را می‌بیند و می‌توانید میزان خشم، درد و حسادت را با اختیار خود کم کنید.]

لاجرم حق هر دو مسجد آفرید
دوزخ آن‌ها را و این‌ها را مزید

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۵

لاجرم: به ناچار

پس خداوند به ناچار هر دو مسجد را آفرید. عبادتگاه دوزخ یا همان فضای ذهن همانیده را برای بیدار کردن انسان‌های فرومایه که مدام با همانیدگی‌ها درد ایجاد می‌کنند و عبادتگاه بهشت یا همان فضای گشوده‌شده را برای کسانی که هر لحظه با فضاگشایی نعمت‌های درونی و بیرونی برایشان فراوان و اضافه می‌شود.

ساخت موسی قدس در، باب صغیر
تا فرودآرند سر قوم زحیر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس که محل عبادت بود، دری کوچک ساخت تا قوم دردساز یا همان من‌های ذهنی هنگام ورود سرشان را خم کنند یعنی فضا را باز کنند و تسلیم شوند. [شما از این بیت‌ها راحت نگذرید بلکه به خودتان نگاه کنید و بگویید آیا من واقعاً دردسازی می‌کنم و به خودم و دیگران درد می‌دهم؟ آیا شب از درد نمی‌توانم راحت بخوابم؟ آیا این درد را از طریق قرین آگاهانه یا ناآگاهانه در جهان پخش می‌کنم؟ اگر جوابتان مثبت است و می‌خواهید رها شوید چاره‌تان تسلیم، فضاگشایی و احساس نیاز به زندگی است.]

ز آن که جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

جبار: ستمگر، ظالم

حضرت موسی از این جهت آن در را کوچک ساخت که قومش مردمی زورگو و گردن کش بودند یعنی با خرد زندگی فکر و عمل نمی کردند بلکه از عقل من ذهنی استفاده می کردند، بنابراین دوزخ من ذهنی [که انسان زیر فشار دردها قرار می گیرد و بدنش خراب می شود] باب صغیر بوده و نماد نیاز انسان به زندگی و تسلیم و فضاگشایی است. [در واقع همه ادیان برای راهنمایی ما انسان ها آمده اند تا ما را از من ذهنی به فضای یکتایی ببرند و از جدایی در ذهن نجات بدهند. مثلاً در اصول دین، توحید یعنی این من ذهنی باید بسوزد، کوچک شود و مرکزت همیشه عدم بماند تا به بی نهایت و ابدیت خداوند زنده شوی.

نبوت یعنی خرد زندگی باید به وسیلهٔ انسان اظهار شود و خداوند بتواند عشقش، صنعتش و هزاران چیز دیگر را از طریق انسان‌ها بیان کند. معاد یعنی هرکسی باید معتقد باشد که در حالی که در جسم است به خداوند زنده شود و هر لحظه قیامت است که شما فرصت دارید فضا را باز کنید و در این جهان به خدا زنده شوید، نه این که بمیرید تا در قیامت به حسابتان رسیدگی کنند، همین جا به حسابتان رسیدگی می‌کنند. به بیانی دین اسلام به ما می‌گوید تسلیم شو، پس چرا ما خدا را مدام به دین و مذهب ارجاع می‌دهیم؟]

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک کم خایش که دارد صد خطر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

هرچند ناز کردن یا همان اظهار بی‌نیازی نسبت به کمک خداوند، عدم نکردن مرکز، جذب چیزهای ذهنی شدن و مهم دانستن عقل جزوی برای من‌ذهنی از شکر هم شیرین تر به نظر می‌رسد، اما تو در پی جویدن و چشیدن چنین شیرینی نباش زیرا خطرات بسیاری به همراه دارد.

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و، با آن ره بساز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

پس راه نیاز همان راه فضاگشایی و مرکز عدم و حس نیاز به کمک و خرد خداوند، راهی ایمن و سرشار از آسایش، فراق و حس امنیت است. پس ناز کردن را کنار بگذار و با ابزار صبر و فضاگشایی و اعتراف به نمی‌دانم، درد هشیارانه را بپذیر تا به بی‌نهایت خداوند زنده شوی.

معنی جَفَّ الْقَلَمِ کی آن بُود
که جفاها با وفا یکسان بود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱

«جَفَّ الْقَلَمِ» که همان نوشته شدن زندگی درون و بیرون ما با قلم قدرت و مشیت الهی است، کی به این معنی است که جفا و بی‌وفایی به خدا، استفاده از هشیاری جسمی و داشتن من‌ذهنی با وفا یا همان فضاگشایی، عدم کردن مرکز و استفاده از هشیاری حضور یکسان است؟ [در واقع اول باید شما به خدا وفا کنید تا او هم وفا کند؛ اگر شما جفا کنید او هم جفا می‌کند. پس تشخیص و عمل با شماست. و نیاز داشتن به خداوند به این معنی نیست که مجبور باشید و بگویید من خودم را سپردم به او و دیگر کاری انجام نمی‌دهم، چون خداوند کارهایم را انجام می‌دهد، بلکه باید فضاگشایی کنید، حواستان به خودتان باشد و هشیارانۀ ناظر ذهنتان باشید تا بدانید با چه چیزی همانیده هستید که باید آن را بیندازید و با عدم کردن مرکزتان به خدا وفا کنید.]

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.» «خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.» [این لحظه خداوند بنا بر سزاواری شما وضعیت درون و بیرونتان را می‌نویسد. و وقتی که فضا را بیشتر باز کنید و هشیاری حضور بیشتر شده و هشیاری جسمی کمتر گردد شما سزاوارتر هستید.]

بل جفا را، هم جفا جَفَّ الْقَلَمُ
وَأَنْ وَفَا رَا هَمَّ وَفَا جَفَّ الْقَلَمُ
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۲-

بلکه جفا لَقَم بدین معنی است که خداوند هر لحظه حال درون و بیرون انسان را براساس سزاواری او تعیین می‌کند. اگر در این لحظه از جنس هشیاری جسمی و درد شود، خداوند هم براساس ایجاد درد به او جفا می‌کند ولی اگر با فضاگشایی و مرکز عدم وفا کند، از جنس خداوند می‌شود و خداوند نیز کمک و رحمتش را به سوی او می‌فرستد و به او وفا می‌کند.

آن در اول که خوردی استخوان
سخت گیر و حق گزار، آن را ممان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶

آن را ممان: آن جا را ترک نکن

[مولانا خطاب به من ذهنی که آن را به سگ تشبیه می کند می گوید:] برو و مقیم همان درگاه الست شو که اولین بار غذا از آن جا خورده‌ای، این قدر بی وفایی نکن، احترام آن درگاه اول را نگه دار، از آن غفلت نکرده و آن جا را ترک نکن، یعنی به جای آن که از اتفاقات زندگی بخواهی، فضا را باز کن و آن چیزی که ذهنت نشان می دهد را بی اثر کن.

صورت نقض وفای ما مَباش
بی وفایی را مکن بیهوده فاش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۰

[مولانا من‌های ذهنی را به سگ‌هایی تشبیه می‌کند که اولین ولی نعمت خود یعنی زندگی را رها کرده و به در خانه‌های دیگر می‌روند، یعنی غذای روح خود را از همانیدگی‌ها طلب می‌کنند. اما سگ‌های وفادار، من‌های ذهنی را مایه ننگ خود می‌دانند و به آن‌ها می‌گویند:] با گذاشتن همانیدگی‌ها در مرکز و بی‌وفایی به عهد آلت، صفت وفاداری ما را نقض نکنید. با وفا کردن به من‌ذهنی و نگه داشتن آن، بی‌وفایی خود را بیهوده نمایش ندهید.

مر سگان را چون وفا آمد شعار
 رو، سگان را ننگ و بدنامی میار
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱

بی گمان، وفاداری شعار سگان است. پس ای سرکش برو و مایه ننگ و بدنامی سگ‌ها مشو و مرکزت را از چیزهای آفلی که ذهنت نشان می‌دهد خالی کن. [ما در دل‌مان می‌دانیم که از جنس خدا هستیم و باید آن را بروز دهیم ولی وقتی به آن چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد اهمیت می‌دهیم به‌عنوان همانیدگی به مرکزمان می‌آید، بنابراین مرکز ما به‌جای عدم از جنس جسم می‌شود و به‌این ترتیب به خداوند بی‌وفایی می‌کنیم.]

بی‌وفایی چون سگان را عار بود
 بی‌وفایی چون روا داری نمود؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۲

در جایی که بی‌وفایی یعنی گذاشتن جسم‌ها و همانیدگی‌ها در مرکز مایه ننگ و بدنامی سگان است، تو چگونه هنوز من‌ذهنی را نگه داشته‌ای و بی‌وفایی به زندگی را جایز می‌دانی؟

حق تعالی، فخر آورد از وفا
گفت: مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِ غَيْرِنَا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۳

خداوند نسبت به خوی وفاداری، فخر و مباهات کرده و فرموده است: «چه کسی به جز ما در عهد و پیمان وفادارتر است؟» [در حقیقت خداوند در وفاداری به خودش که ما هستیم هیچ مسئله‌ای ندارد و همه مسائل را ما خودمان با آوردن چیزها به مرکزمان ایجاد می‌کنیم. زیرا وقتی مرکز ما از جنس جسم می‌شود و آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد برای ما مهم‌تر از خدا می‌شود از جنس بی‌وفایی می‌شویم و نمی‌توانیم با خدا یکی شویم. اما موفقیت در این است که ما در این جهان در حالی که زورگو و بی‌وفا شدیم می‌توانیم مرکزمان را عدم کرده و دوباره از جنس عدم بشویم و من‌ذهنی را از کار بیندازیم.]

«...وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.»
«...و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.» [اگر این مرکز جسمی را بدهیم و خدا را به مرکزمان بیاوریم، این خرید و فروش کامیابی بزرگی است.] (قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱)

بی‌وفایی دان، وفا با ردِّ حق
بر حقوقِ حق ندارد کس سبق

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۴

ردِّ حق: آنکه از نظر حق تعالی مردود است.

ای انسان، وفاداری با هرآنچه که از جنس خدا نیست و از جنس ذهن است را بی‌وفایی به حساب بیاور، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند حق خداوند یا قانون زندگی را که می‌گوید مرکز تو فقط باید من باشم نه اجسام، مردود کند. به عبارتی دیگر هرگاه چیزی غیر از خداوند را در مرکزت قرار دادی و به چیزهای گذرا متعهد شدی، با این کار به خداوند بی‌وفایی می‌کنی.

جانهای خَلق پیش از دست و پا
می‌پریدند از وفا اندر صفا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵

جان‌های انسان‌ها قبل از این که وارد این جهان شده و در ذهن، دارای دست و پا شوند و با سبب‌سازی ذهنی فکر و عمل کنند، از جنس خدا و الست بودند و حالشان خوب بود. آن‌ها تا قبل از این که عقل ذهنی پیدا کنند، در فضای یکتایی به خداوند وفا داشتند و در همان حالت یکی بودن با خدا از مرتبهٔ وفا به مرتبهٔ صفا یا هشپاری ناب ایزدی پرواز می‌کردند.

چون به امرِ اهْبَطُوا بِنْدی شدند
 حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶

اهْبَطُوا: فرود آید، هبوط کنید.
 بِنْدی: اسیر، به بند درآمده.

وقتی انسان‌ها با چیزها همانندگی پیدا کرده و از جنس جسم شدند، به امر «اهْبَطُوا» یعنی فرود آید، از آن جایگاه شرف و بزرگی به این مرکز همانندگی افتادند و در زندان ذهن محبوس شده، در بند و اسیر صفاتی از قبیل خشم، حرص به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، و خوشحالی ذهنی شدند. [زندگی به ما گفته از مقام بالای یکی شدن با من به جای پست ذهن فرود آید. حضرت آدم که در ذهن گرفتار شد گفت: خدایا ما به خودمان ستم کردیم. اما شیطان گفت تقصیر شما بوده. پس هرکسی از جنس آدم باشد می‌فهمد که خودش با همانش به خودش ظلم کرده است. حال شما تعیین کنید که از جنس شیطان هستید یا آدم؟ اگر به خداوند می‌گویید تقصیر تو بوده از جنس شیطان هستید. اگر مسئولیت قبول می‌کنید و می‌گویید من به خودم ستم کردم، عذر می‌خواهم و فضا را باز می‌کنم. همانندگی و بی‌مسئولیتی من، مرا به این روز انداخته شما موفق می‌شوید.

پس هرکسی که در ذهن است، این لحظه باید ببیند چه می‌گوید، اگر برحسب ذهن فکر می‌کنید و می‌گویید تو کردی، ملامت می‌کنید و زیر بار نمی‌روید که مسائلتان و دردهایتان را خودتان به‌وجود آوردید ضرر می‌کنید.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸
 «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَكُمُ مِنَ الْهُدَىٰ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

«گفتیم: همه از بهشت فرودآید؛ پس اگر هدایتی از من به‌سوی شما رسید، آن‌ها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی.»

چونکه در عهد خدا کردی وفا
از گرم عهدهت نگه دارد خدا

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۱

هرگاه به عهد خدا که همان عهد الست است وفادار بمانی، یعنی با فضاگشایی مرکزت را عدم کرده و آن چیزی که ذهنت نشان می‌دهد را بی‌اثر کنی، در این صورت خداوند نیز از روی کرم و بخشندگی، عهد تو را حفظ کرده و تو را به خودش زنده می‌کند. [اگر ما در این لحظه با فضاگشایی بگوییم خدایا من از جنس تو هستم او هم می‌گوید: بله از جنس من هستی، ولی اول ما باید بگوییم. یعنی اول ما باید او را با فضاگشایی یاد کنیم زیرا زندگی هر لحظه به یاد ماست و خودش را به ما نشان می‌دهد، ولی ما چون من ذهنی داریم و فضا را باز نمی‌کنیم نمی‌توانیم او را ببینیم.]

از وفای حق تو بسته دیده‌ای
 اذکروا اذکرکم نشنیده‌ای
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۲

اما تو چشم عدمت را از وفای به عهد الهی بسته‌ای و از این که به جنسیت خدایی خود اقرار کنی صرف نظر کرده‌ای. زیرا حقیقت آیه «یادم کنید تا یادتان کنم» را به گوش جان نشنیده‌ای. [بردن نام خدا برای درخواست چیزها یاد کردن او نیست، زیرا آن فقط لفظ است و به درد نمی‌خورد. اگر بخواهید خدا را یاد کنید باید در اطراف آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد فضا باز کنید و نگذارید آن به مرکزتان بیاید، همین که فضا را باز کنید او آن جاست.]

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۲) «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون.»
 «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. مرا سپاس گوید و ناسپاسی من مکنید.» [از طریق فضاگشایی مرا یاد کنید و از جنس من شوید تا من نیز شما را یاد کنم.]

گوش نه، اَوْفُوا بِعَهْدِي گوش دار
تا که اَوْفِ عَهْدِكُمْ آید ز یار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۸۳

«به حقیقت آیه «به عهدهم وفا کنید» گوش جان بسیار تا از حضرت معشوق جواب «به عهد شما وفا کنم» در رسد.» «به حقیقت آیه «به عهدهم وفا کنید» گوش جان بسیار، فضا را بگشا و به جنس اصلی خود اقرار کن تا از حضرت معشوق جواب «به عهد شما وفا کنم» در رسد.» [بزرگ‌ترین نعمتی که خداوند به انسان ارزانی داشته، جنسیت‌الست و توانایی به یاد آوردن‌الست است. بنابراین انسان باید با بیرون آمدن از ذهن و فضاگشایی دوباره جنس اصلی خویش را به یاد آورده، به عهد خود با خداوند وفا کند تا خداوند نیز به عهد خود وفا کند. حال اگر ما در صدد امتحان خداوند برآییم و بگوییم: «اول تو عهد خود را به جای آور و وفا کن، همانیدگی‌هایم را زیاد گردان تا در آن صورت من هم به عهدم وفا کنم»، این درست نیست و درواقع این ما هستیم که باید به درگاه خداوند احساس نیاز کرده، دستمان را دراز کنیم تا او دستمان را بگیرد و ما را از زندان ذهن نجات بخشد.]»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۴۰) «...اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ...» نعمتی را که بر شما ارزانی داشتیم به یاد بیاورید. و به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم...

با دوست وفا کن، که وفا وام آلت است
ترسم که بمیری و در این وام بمانی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۴۰

ای انسان فضا را بگشا و همانیدگی‌ها را شناسایی کن، به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت نده و جنس اصلی خود را که بی‌نهایت و ابدیت خداوند است به یاد آر، چرا که وفا کردن به عهد الست وامی ست بر گردن تو که باید هرچه زودتر آن را پردازی و دینت را ادا کنی. می‌ترسم عمرت به پایان برسد، این وام بر گردن تو بماند و به مقصود آمدن خویش در این جهان که زنده شدن به الست است نائل نشوی. [علت به جا نیاموردن عهد الست، فراموش کردن تعظیم خداوند است. به عبارتی دیگر انسان باید روز به روز نسبت به من‌ذهنی کوچک و کوچک‌تر شود و فضا را بگشاید تا هیچ اثری از من‌ذهنی در مرکزش باقی نماند و به حقیقت خویش زنده گردد.]

چون فدای بی وفایان می شوی
از گمان بد، بدان سو می روی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۸

ای انسان تو از جنس الست و وفا هستی، چطور این را تشخیص نمی دهی و خود را فدای بی وفایان، چیزهای
آفلی که ذهنت نشان می دهد می کنی، آن ها را به مرکزت راه می دهی، براساس آن ها فکر و عمل می کنی، به سوی
دنیا و دردهایش کشیده می شوی و با این گمان بد و دید غلط من ذهنی از من دور می شوی؟

گفت او: گر اَبْلَهَم من در ادب
زیرکم اندر وفا و در طلب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶

[مولانا در ادامهٔ حکایت جوان عاشقی که معشوق خویش را در باغ ملاقات کرد از زبان جوان عاشق می‌گوید:]
اگرچه من در رعایت ادب نادانم، اما در وفاداری و طلب وصال به تو ای معشوق، بسیار زیرک و چالاکم و خوب
می‌دانم چگونه رسم وفا را به‌جا بیاورم. [تا زمانی که انسان من‌ذهنی را نگه‌داشته، با عقل ذهنی فکر و عمل
می‌کند و خدا را نیز به‌طور ذهنی جست‌وجو می‌کند، بی‌ادب است.]

گفت: ادب این بود خود که دیده شد
آن دگر را خود همی دانی تو لُد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷

لُد: دشمنِ سرسخت

معشوق به عاشق گفت ای کسی که دشمن خودت هستی و همواره با من ذهنی فکر و عمل می کنی، ادبت همین بود که دیدیم، باقی را دیگر خودت می دانی. [خداوند نیز به انسان من ذهنی می گوید تو طلب حقیقی نداری و رسم ادب را به جای نمی آوری، چراکه در مقابل عقل و خرد من، عقل جزوی خودت را به کار می ببری، مرکزت را عدم نمی کنی و عهد خویش را به جای نمی آوری. به عبارتی طلب و وفای حقیقی خالی کردن مرکز از همانیدگی ها و عمل نکردن با عقل ذهنی ست.]

عاشق هر پیشه‌ای و مطلبی
حق بیآلود اولِ کارش، لبی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۶

انسان از هر چیزی که خوشش بیاید و شیفته هر کار و حرفه‌ای باشد، مسلماً خداوند در ابتدا دهانش را شیرین کرده و میل و علاقه لازم برای انجام آن کار را در او ایجاد می‌کند. [در راه زنده شدن به خداوند نیز با هر بار فضاگشایی ذره‌ای از حلاوت حضور به انسان چشانده می‌شود. حال باید توجه کرد برای تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری حضور راه میان‌بری که انسان با سؤال پرسیدن زودتر به مقصود خود برسد وجود ندارد، پس شخص باید قانون جبران را رعایت کرده، به اندازه کافی زحمت بکشد، به برنامه گنج حضور گوش بدهد، ابیات را تکرار کند، از اثر قرین غافل نماند و تمام توجه را روی خود بگذارد. همچنین سؤال پرسیدن راجع به فضاگشایی نیز کار اشتباهی است، چراکه فضاگشایی ویران کردن بنیان من‌ذهنی می‌باشد و در واقع یک چیز ذهنی نیست که با ذهن فهمیده شود و فقط باید به‌طور عملی توسط شخص تجربه شود.]

چون بدان آسیب در جست آمدند
پیش پاشان می نههد هر روز بند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۷

همین که عاشق هر فن و کاری تحت تأثیر آن علاقه و کشش آغازین برای رسیدن به آن فن و کار به جست و جو می پردازد و شوق آن کار در او ایجاد می شود، خداوند هر روز با بی مرادی مانع و سدی پیش روی او قرار می دهد و می گوید باید این کار و آن کار را انجام بدهی و از این چالش ها و مانع ها بگذری.

چون در افگندش به جُست و جُویِ کار
بعد از آن در بَست که کابین بیار

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۸

همین که خداوند، طالب فن و کاری را به جست‌وجوی آن کار و امی‌دارد و شوق آن کار در او ایجاد می‌شود، یک جایی، در را به روی او می‌بندد و می‌گوید مهریه بیاور و بهای آن را بپرداز. [در راه تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور نیز همین که انسان به جست‌وجوی معنا و منظور حقیقی خویش از آمدن به این جهان می‌پردازد، اولین فضاگشایی را انجام می‌دهد و متوجه حقیقت می‌شود، خداوند هر لحظه با پیغام‌های متعدد، او را متوجه می‌سازد که باید تمام من‌ذهنی‌اش را قربانی کند نه فقط قسمتی از آن را.]

هم بر آن بو می تَنند و می روند
هر دمی راجی و آیس می شوند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۹

راجی: امیدوار
آیس: ناامید

عاشقان و طالبانی که به دنبال پیمان الست و همان بوی اولیه یعنی زنده شدن به زندگی هستند و در این راه سعی و تلاش می کنند، در هر لحظه امیدوار و ناامید می شوند. [با پیش آمدن چالش های زندگی که برای شناسایی همانیدگی هاست، دردی در انسان بالا می آید و ناامید می شود، سپس دوباره فضا را می گشاید و امیدوار می شود. باید دانست تمام این حالت ها طبیعی ست و نشان پیشرفت شخص می باشد، بنابراین باید همچنان روی خود کار کند و ادامه بدهد.]

هر کسی را هست اُمید بَری
که گشادندش در آن روزی دَری

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰

هر کس به امید دست‌یابی به نتیجه و مقصودی تلاش می‌کند، که بالاخره روزی از همان جا دری به رویش گشوده شود.

باز در بستندش و، آن دَر پَرست
بر همان اُمید آتش پا شده‌ست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۱

دَر پَرست: پرستنده در، یعنی کسی که مراقب و امیدوار گشوده شدن در مقصود است.
آتش پا: شتابان و تیزرو

[پس از این که شخص به کار علاقه‌مند شد و شوق آن کار در او پدید آمد، اقداماتی در آن زمینه انجام داد و شیرینی و حلاوت آن را چشید و دری بر رویش گشوده شد] دوباره در را به رویش می‌بندند و آن شخص امیدوار با تکیه بر فضاگشایی و تمرکز روی خود و جدی نگرفتن آن چه ذهن نشان می‌دهد، با گرمی و حرارت به کار روی خود ادامه می‌دهد و از شدت کار کردن نمی‌کاهد.

در مراحل تبدیل و هنگام کار روی خود، ممکن است همانیدگی‌هایی مانند پول، دانش، خانواده و غیره که در ابتدا شناسایی شده، دوباره به مرکز انسان راه پیدا کنند. به بیانی دیگر این طور نیست که انسان بگوید می‌خواهم به خدا زنده شوم و همانیدگی‌ها را به یک‌باره «لا» کنم و عمل تبدیل ناگهان صورت پذیرد، بلکه تبدیل به آرامی و پله پله توسط «قضا و کن فکان» انجام می‌شود. اما باید توجه کنیم که چالش‌های پیش‌آمده این آگاهی را به انسان می‌دهد تا او بداند همانیدگی مذکور ممکن است دوباره به مرکزش راه یابد، پس باید حواسش را جمع کند تا در چالش‌های بعدی خطای قبل را مرتکب نشود.

و آن چه مهم است این که انسان همواره در استكمال تعظیم یعنی هرچه کوچک تر شدن نسبت به من ذهنی بکوشد، فضا را بگشاید و نسبت به آن چه ذهن نشان می دهد بی اهمیت باشد و توجهی به آن نکند تا عمل تبدیل صورت پذیرد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید